

بررسی ریشه‌های شکل‌گیری روایتی عامیانه درباره کشف مرقد شاه‌چراغ در شیراز

محمد مرادی

استادیار بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

تاریخ دریافت: (۱۳۹۶/۰۶/۲۲) تاریخ پذیرش: (۱۳۹۶/۱۱/۲۵)

Investigating the Roots of Formation of Slangy Narrative about Discovery of Shah Cheragh's Tabernacle in Shiraz

Mohammad Moradi

Assistant Prof of Persian Language and Literature, Shiraz University

Received: (2017. 09. 13)

Accepted: (2018. 02. 14)

Abstract

In recent centuries, the tabernacle of Ahmad-Ibn Musa-al-Kazem renowned as Shah-e-Cheragh, has been one of the main centers and factors of cultural evolutions in Shiraz and because of locating in the old contexture of this city, the literature of its neighbors has a salient sight.

One of the famous stories in slangy literature of Shiraz, is a narrative which ascribe the time of its discovery and building to the age of Azod-al-Dowle-ye-Deilami. Nonetheless, in the present researches which are most historical, is suffice to the criticism of its originality and the roots of its formation in the slangy literature of Shiraz has not been introduced and analyzed.

The study whilst investigating the evolution of available written and verbal narratives about the time and the manner of its discovery, has also specifies the effective factors in forming this story and its probable roots in the historical narrative, by using content-analysis method, which ascribe the time of its discovery to the age of Atabakan.

Results show that, contrary to the opinion of history scholars of Shiraz, some of the main pillars of oral narrative that are common in slangy literature of Shiraz, are rooted in historical and theosophical documentations. The type of its architecture, amalgamation of the story of the discovery of Shahcheragh's tomb with the available narratives about other entombed innocent persons in Shiraz and the role of Zahabiyeh sects in ruling the going affairs of holy shrine are also the other factors which were effective in the expansion of this story in the slangy literature of Shiraz.

Keywords: Ahmad-Ibn-Musa, Shah-e-Cheragh, slangy history of Shiraz, Zahabiyeh, Azod-al-Dowleh.

چکیده

مرقد احمد بن موسی الکاظم (ع) مشهور به شاه‌چراغ، در سده‌های اخیر یکی از مراکز و عوامل اصلی تحول‌های فرهنگی در شیراز بوده و به دلیل قرار داشتن در بافت قدیمی شهر، در ادبیات مجاوران این مرقد نیز حضور و نمودی چشمگیر داشته است.

یکی از داستان‌های مشهور در تاریخ عامه شیراز، روایتی است که زمان کشف و ساخته شدن مرقد این امامزاده را به عصر عضدالدوله دیلمی نسبت می‌دهد؛ با اینحال در پژوهش‌های عمدتاً تاریخی موجود، به نقد اصالت این داستان بسنده شده و ریشه‌ها و زمینه‌های شکل‌گیری آن در تاریخ عامه شیراز، تحلیل و معرفی نشده است.

در این مقاله، به روش تحلیل محتوا، ضمن بررسی سیر تطور روایت‌های کتبی و شفاهی موجود درباره زمان و چگونگی کشف مرقد، عوامل مؤثر در شکل گرفتن این داستان و ریشه‌های احتمالی آن در روایت تاریخی که زمان کشف مرقد را عصر اتابکان دانسته، مشخص شده است.

نتایج نشان می‌دهد، خلاف نظر پژوهشگران تاریخ شیراز، برخی از ارکان اصلی روایت شفاهی رایج در ادب عامه شیراز، ریشه در مستندات تاریخی و عرفانی این شهر دارد. همچنین، نوع معماری مرقد، آمیختگی داستان کشف مدفن شاه‌چراغ با روایت‌های موجود درباره دیگر امامزادگان مدفون در شیراز و نقش اقطاب ذهبیه در اداره امور جاری آستان، از دیگر عواملی است که در بسط و رواج این داستان در ادبیات و تاریخ عامه شیراز مؤثر بوده است.

کلیدواژه‌ها: احمد بن موسی (ع)، شاه‌چراغ، تاریخ عامه شیراز، ذهبیه، عضدالدوله.

۱. مقدمه

مرقد احمد بن موسی الکاظم (ع) مشهور به شاه چراغ، در سده‌های اخیر یکی از اصلی‌ترین مکان‌های مؤثر فارس در تحول‌های اجتماعی و فرهنگی بوده است. این مرقد، منسوب به احمد بن موسی (ع)، فرزند اول امام هفتم (ع) و بزرگ‌ترین برادر امام رضا (ع) است که گویا در فاصله شهادت امام رضا (ع) (سال ۲۰۳ق) تا وفات مأمون (سال ۲۱۸ق)، در شیراز به شهادت رسیده است (حدائق: ۱۳۴۲: ۲۸).

جایگاه ایشان در تاریخ تشیع، به اندازه‌ای برجسته بوده که شیخ مفید در *الارشاد*، از میان ۳۷ فرزند امام موسی کاظم (ع)، در کنار امام رضا (ع) تنها از ایشان و حمزه، نام برده و به ویژگی‌های خاص رفتاری ایشان اشاره کرده است (شیخ مفید، ۱۳۶۴: ۵۸۸)؛ با اینحال درباره مکان دفن او قول‌های مختلفی وجود دارد (ر.ک. کلاتری، ۱۳۹۰: ۵۱-۶۴؛ عرفان‌منش، ۱۳۹۱: ۱۱۷-۱۲۸) که همین نکته سبب شکل‌گیری روایت‌های مختلفی درباره استناد مقبره ایشان به مکان‌های مختلف شده؛ هرچند برخی از منتقدان کوشیده‌اند به تحلیل و بررسی نقل‌های معتبر بپردازند.

آنچه اهمیت دارد، شهرت مدفن ایشان در شیراز است که دست‌کم از قرن هشتم، در متون تاریخی به آن اشاره شده است؛ از جمله حمدالله مستوفی در *تاریخ گزیده و نزهة القلوب* (حمدالله مستوفی، ۱۳۳۹: ۲۰۴؛ همو، ۱۳۱۷: ۱۱۶)، ابن بطوطه در *رحله* (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ۲۰۴-۲۰۵) و زرکوب شیرازی در *شیرازنامه* (زرکوب شیرازی، ۱۳۵۰: ۵۱-۵۰) بر وجود مدفن ایشان در شیراز تصریح کرده‌اند. علاوه بر آنان، جنید شیرازی و عیسی جنید، در *شداالازار و تذکره هزار*

مزار (جنید شیرازی، ۱۳۲۸: ۲۸۹-۲۹۰ و جنید شیرازی، ۱۳۶۴: ۳۳۴-۳۳۷)، علامه محمدباقر مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۱) (مجلسی، ۱۴۰۴ق: ۴۸/۳۰۸)، سید نعمت الله جزایری (۱۱۱۲ق) (جزایری، بی‌تا: ۱/۳۸۰)، وحید بهبهانی (۱۱۱۸-۱۲۰۶) (زنجانی، ۱۳۹۴: ۱/۱۸۹)، شیخ یوسف بحرانی (۱۱۸۶م) (بحرانی، بی‌تا: ۷۳) و بسیاری از بزرگان و مورخان (ر.ک. کلاتری، ۱۳۹۰: ۵۱-۵۷) به قطعیت وجود مدفن در شیراز اشاره کرده‌اند.

آنچه در متون و روایت‌های مربوط به مدفن شاه چراغ اهمیت دارد، اختلافی است که در تاریخ کشف این مرقد گزارش شده است؛ نخست زمان عضدالدوله دیلمی (ف ۳۷۳) و دیگری عصر امیر مقرب‌الدین مسعود بن بدر (ف ۶۶۵) از وزیران اتابک ابی‌بکر بن سعد زنگی (عرفان‌منش، ۱۳۹۱: ۱۹۶). اغلب کتاب‌های معتبر در تاریخ شیراز چون: *شیرازنامه* و *هزارمزار*، روایت مربوط به زمان اتابکان را نقل کرده و از نقش اتابکان و پس از آنان آل اینجو در کشف و معرفی مزار سخن گفته‌اند (ر.ک. زرکوب شیرازی، ۱۳۵۰: ۵۰-۵۱؛ جنید شیرازی، ۱۳۶۴: ۳۳۴-۳۳۵).

خلاف متون کهن و مکتوب، داستان رایج بین عامه مردم شیراز، به‌ویژه مجاوران و اهالی نزدیک به حرم احمد بن موسی (ع) و همچنین نظر رسالات متأخر موجود که اغلب به قلم متولیان، خادمان و مجاوران حرم نوشته شده، بر احتمال کشف این مدفن در زمان دیلمیان تأکید دارد.

باتوجه به اینکه روایت دوم موجود درباره کشف مدفن، ریشه در ادب عامه و همچنین نقل‌های رایج در محدوده حرم دارد، در این مقاله سعی شده است، به روش تحلیل محتوای تاریخی اسناد و روایت‌های موجود و تطبیق آنها، ضمن نشان دادن ریشه‌های روایت عامیانه نقل شده در متون تاریخی، سیر

آن در فرهنگ عامه شیراز

آخرین صورت مشهور مکتوب داستان کشف مرقد احمد بن موسی (ع) که کاملاً سازگار با روایت رایج در میان توده مردم است، روایت منتشر شده محمدعلی سلاحي (۱۳۴۱ش) در رساله هدیه احمدی است.

بر اساس این داستان، تا زمان عضدالدوله، مدفن احمد بن موسی (ع) مخفی بود، تا اینکه پیرزنی که در پایین تل مدفن، خانه‌ای گلی داشته، در ثلث آخر هر شب جمعه چراغی بسیار نورانی می‌بیند که در بالای تل می‌درخشد. عضدالدوله را از این موضوع آگاه می‌کند و او در شب جمعه بعد، به دور از همراهان، به خانه پیرزن می‌رود و در آنجا منتظر مشاهده آن نور می‌خواهد. پیرزن با دیدن چراغ، عضدالدوله را با سه بار خطاب قرار داد: شاه! چراغ! بیدار می‌کند. عضدالدوله نور را می‌بیند و از دیدن آن شگفت‌زده می‌شود. به قصر برمی‌گردد و به دنبال کشف حقیقت نور است. در خواب، سیدی بزرگوار (ع) را می‌بیند که می‌گوید: اینجا مدفن من است. صبح بعد، خوابگزاران و علما را به مشورت می‌طلبند و ایشان، برای کسب اجازه نبش قبر، نظرخواستن از عارفی گوشه‌نشین به نام عقیف‌الدین (شیخ خفیف) را پیشنهاد می‌دهند. شاه به ملاقات او می‌رود و رؤیا را بازگو می‌کند، شیخ نیز که رؤیایی مشابه دیده، اجازه نبش قبر را صادر می‌کند.

روز بعد، عضدالدوله امر می‌کند، تل را بشکافند. لوح مزاری از یشم آشکار می‌شود که بر آن نوشته «السید امیر احمد بن موسی الکاظم»؛ سردابی مشخص می‌شود و عقیف‌الدین با غسل وارد سرداب می‌شود؛ آن حضرت (ع) بر تختی بر پشت خوابیده

شکل‌گیری این داستان و احتمال‌های موجود درباره عناصر سازنده آن تبیین شود.

۲. پیشینه تحقیق

در پیوند با حیات و مقبره احمد بن موسی (ع)، تحقیقات متعددی صورت گرفته است. از جمله راستی (۱۳۹۰) اسناد کتبی موجود درباره زندگی و کشف مرقد احمد بن موسی (ع) را نقد و بررسی کرده است (راستی، ۱۳۹۰: ۳۵-۶۶). کلانتری روایت‌های مکتوب موجود درباره پیدا شدن مرقد شاه چراغ را معرفی و روایت منسوب به زمان عضدالدوله را صرفاً از منظر امکان تاریخی و مستندات آن رد کرده است (کلانتری، ۱۳۹۰: ۶۵-۷۵). همچنین عرفان‌منش در بررسی خبر پیدایش مرقد احمد بن موسی (ع)، دو روایت موجود درباره عصر عضدالدوله و عصر اتابکان را بررسی کرده و ضمن معرفی گزارش‌ها و اسناد موجود درباره هر یک از این روایت‌ها، روایت نخست را کاملاً افسانه‌ای و بی‌اساس دانسته است (عرفان‌منش، ۱۳۹۱: ۱۹۵-۲۲۵).

به ندرت، برخی پژوهندگان هم به پیوند این مرقد با ادب عامه اشاره کرده‌اند؛ از جمله، بهروزی در یادداشتی کوتاه، برخی داستان‌های مربوط درباره معجزات رخ داده در مرقد را نقد کرده (بهروزی، ۱۳۵۲: ۵۵۷-۵۵۸) و فقیری از برخی آیین‌های مربوط به آن حضرت در ادب عامه شیراز، از جمله در نوروز و زمان زیارت سخن گفته است (۱۳۸۷: ۱۴۳-۱۴۹). چنان‌که در پژوهش‌های موجود دیده می‌شود، تاکنون تحقیقی درباره ریشه‌شناسی و عناصر سازنده روایت عامیانه کشف مرقد، صورت نگرفته است.

۳. تحلیل اجزا و ارکان داستان و سیر شکل گرفتن

و قطیفه‌ای سفید بر روی ایشان کشیده شده است. حضرت دست راست را از قطیفه به سمت عقیق‌الدین خارج می‌کند؛ شیخ انگشتر را از دست ایشان خارج می‌کند و از سرداب بیرون می‌رود. بر انگشتر نوشته «میر احمد بن موسی الکاظم».

عضدالدوله انگشتر را در خزانه قرار می‌دهد و در زمان‌های ضرورت از آن به تبرک استفاده می‌کند تا اینکه روزی آن را نمی‌یابد. خازن را بازخواست می‌کند و دستور به قتل او می‌دهد. خازن به مرقد احمد بن موسی (ع) متوسل می‌شود؛ عضدالدوله در خواب حضرت را می‌بیند که به او می‌گوید: انگشتر نزد ماست؛ شیخ عقیق‌الدین را بفرست تا تاجی از جانب ما برای تو آورد. شیخ به سرداب وارد می‌شود؛ در جایی نورانی، باغی بزرگ می‌بیند؛ درحالی‌که حضرت بر تخت نشسته است. تاج را از ایشان دریافت می‌کند و تاج در خزانه سلطنتی آل بویه باقی می‌ماند (نیری، ۱۳۸۳: ۹۵-۱۰۲).

همان‌گونه که در این روایت رایج در میان عامه فارس مشاهده می‌شود، داستان کشف مرقد احمد بن موسی (ع) از اجزا و مؤلفه‌هایی چون: «حضور پیرزن در داستان»، «انتساب داستان به زمان عضدالدوله و حضور شیخ خفیف در آن»، «ریشه شکل‌گیری عنوان شاه چراغ یا شاه‌چراغ»، «تابیدن نور از مدفن» و همراهی «انگشتر، تاج و شمشیر» تشکیل شده است. بنابراین در بخش اصلی این پژوهش، ضمن تفکیک و بررسی هر یک از این اجزا، تلاش می‌شود با تطبیق تاریخی روایت‌های موجود در متون تاریخی و عامه، به تبیین ریشه‌های احتمالی هر یک از بخش‌های داستان و سیر تحول و شکل‌گیری آنها در تاریخ عامه شیرازیان و عوامل مؤثر بر ساخت این روایت توجه شود.

۱-۳. شاه! چراغ! (شاه چراغ)

شاید مهم‌ترین بخش داستان رایج در میان توده مردم شیراز، قسمتی از روایت است که با شهرت این امامزاده پیوند دارد و گویا برای معرفی ریشه شهرت ایشان به شاه‌چراغ، شکل گرفته است؛ اما آنچه اهمیت دارد، تعیین ریشه‌ها و محدوده زمانی شهرت این نام در میان ساکنان شیراز و فاصله چند قرنی آن با زمان آفرینش داستان پیرزن و عضدالدوله است.

اگر به متون تاریخی مربوط به شیراز سده‌های نخستین بنگریم، نشانه‌ای از مدفن و همچنین شهرت این مرقد نمی‌توان دید. حتی در متون مربوط به زمان اتابکان نیز که روایت تاریخی، کشف مرقد را به این دوران نسبت می‌دهد، نشانه‌ای از مرقد این امامزاده دیده نمی‌شود. عبدالله بن عمر بیضاوی در *نظام‌التواریخ* (نوشته شده به سال ۶۷۴)، در بحث سلغریان و ساخته‌ها و اوقاف آنان، سخنی از بقعه احمد بن موسی به میان نمی‌آورد (بیضاوی، بی‌تا: ۸۵-۹۰)؛ اما شهرت مرقد این امامزاده در سده هشتم بر کسی پوشیده نیست.

در *شیرازنامه* و به تبع آن *هزار مزار*، از آن حضرت با خطاب امیر احمد بن موسی (زرکوب شیرازی، ۱۳۵۰: ۱۹۶-۱۹۷) یاد شده که این نکته مؤید این است که تا سده هشتم ردی از شهرت «شاه‌چراغ» در ادبیات کتبی و شفاهی مردم شیراز نبوده است. البته در ادبیات این دوره، به‌ویژه در ستایش عرفا و اولیای دینی، به فراوانی از لقب «شاه» استفاده شده که احتمالاً بخش اول شهرت احمد بن موسی در دوره‌های بعد، با توجه به همین عنوان احترام‌انگیز، ساخته شده است.

چنان‌که در شعر سده نهم شاعران و، به موزات

(همان: ۲۳۹)

این مفهوم از این جهت اهمیت دارد که در ادبیات شفاهی ساکنان شیراز، می‌توان آن را آغاز شکل‌گیری داستان «شاه! چراغ!» دانست؛ هرچند با روایت‌های موجود از تافتن نور از مرقد ایشان نیز سازگاری دارد.

نکته تأمل‌برانگیز این است که در سده دهم، عوامل مؤثر بر شکل‌گرفتن لقب «شاه چراغ»، در ادبیات ساکنان شیراز به وضوح رشد کرده است. مهم‌ترین نشانه‌های این تحول را در قصیده و ترکیب‌بندی می‌توان دید که اهلی شیرازی (ف. ۹۴۲) در ستایش آن حضرت و توصیف آستان سروده است (اهلی شیرازی، ۱۳۴۴: ۵۲۶-۵۲۹ و ۴۴۰-۴۴۱).

این اشعار، در کنار مکتوب‌هایی که از رونق عمارت مرقد احمد بن موسی (ع) در این دوران حکایت دارند، مهم‌ترین نشانه‌ها در تشخیص ریشه لقب «شاه چراغ» در ادب عامه اهل شیراز است. این که نسب سلسله صفویه از طریق شیخ صفی‌الدین به حمزه بن موسی (ع)، برادر احمد بن موسی (ع)، می‌رسد و با توجه به اینکه شاه اسماعیل صفوی از ممدوحان اصلی اهلی بوده و در سال ۹۰۸ق نیز به شیراز سفر کرده و در آن سفر به رونق مرقد امامزادگان توجه داشته (ر.ک. اهلی شیرازی، ۱۳۴۴: مقدمه ۱۹-۲۴؛ عرفان‌منش، ۱۳۹۱: ۲۱۸)، می‌تواند دلیلی برای توجه متفاوت اهلی به ستایش خاندان امام کاظم (ع) بوده باشد.

براساس وقف‌نامه موجود در سازمان اوقاف فارس، در سال ۹۱۲ق تولیت آستان احمد بن موسی به حبیب‌الله شریفی واگذار شده که وی به تعمیر، توسعه و ارتفاع‌دهی بناها اقدام کرده است (ر.ک. کلاتری، ۱۳۹۰: ۸۵-۸۶). بعید نیست، چنان‌که در

آن، ساکنان شیراز دیده می‌شود، از آن حضرت با نام احمد بن موسی الرضا یاد می‌شده است. شاه داعی شیرازی، شاعر عارف سده نهم، که محل زندگی و آرامگاهش فاصله چندانی با مرقد احمد بن موسی (ع) نداشته، در ستایش ایشان این‌گونه سروده است:

چو خواستی که به رویت شود در دل باز
امام احمد موسی الرضا وسیلت ساز
اگر نه احمد موسی الرضا پناه شدی
خراب بودی احوال مردم شیراز

(شاه داعی شیرازی، ۱۳۳۹: ۸۵-۸۶)

منصور حافظ، غزل‌سرای مذهبی سده نهم در شیراز، نیز که به روایت اشعارش، همجوار مرقد و مرید شاه داعی شیرازی بوده (ر.ک. منصور حافظ، ۱۳۷۸: نه-دوازده) بارها از ایشان با خطاب احمد بن موسی الرضا (ع) یاد کرده است (همان: ۱۲، ۱۰۹، ۲۱۸، ۲۸۶)؛ نکته قابل تأمل این است که براساس اسناد مکتوب، او نخستین کسی است که در ستایش‌هایش از آن حضرت با لقب «شاه» یاد کرده است:

بهشت باقی ای منصور و عمر جاودان دریاب
مزار احمد موسی رضا، شاه جهان دریاب

(همان: ۵۵، ۵۶)

در اشعار منصور حافظ بارها به صورت جداگانه، از واژه «چراغ» و همچنین از لقب «شاه» در ستایش بزرگان دینی چون: حضرت رسول (ص) و امام علی (ع) استفاده شده (ر.ک. همان، ۴۸۹-۵۰۲)؛ اما ترکیب «شاه چراغ» در اشعار او دیده نمی‌شود. با این حال او بیتی دارد که معنای آن این است که نور (ظاهری یا معنوی) احمد بن موسی (ع)، شیراز را روشن کرده است:

شیراز اگر ز ظلمت ظلم است تیره باز
روشن ز نور احمد موسی رضا شود

تعمیرات ادوار بعد هم دیده می‌شود، این اقدامات به مشخص‌تر شدن چراغ‌های موجود در آستان در شیراز انجامیده باشد؛ چنان‌که نشانه‌هایی از این تغییر وضعیت را در شعرهای اهلی می‌توان دید:

آن که خاک آستانش کعبه صدق و صفاست
سید سادات عالم احمد موسی الرضاست
از جهان نوری که می‌خیزد ز بامش ظاهر است
کاین چراغ روشنی از خاندان مصطفی است
نور این شهزاده چشم کور روشن می‌کند
زان که نور دیده شاه شهید کربلاست
اصل این گوهر که نورش را چراغ عالم است
مجمع‌البحرین ختم انبیا و اولیاست

(اهلی شیرازی، ۱۳۴۴: ۴۴۰-۴۴۱)

براساس ابیات اشاره شده، آن حضرت هنوز با لقب احمد بن موسی الرضا (ع) مشهور است؛ هرچند لقب «سید سادات» نیز، که از القاب نسبتاً متأخر ایشان است، در شعر اهلی نمود یافته است. همچنین اهلی به وضوح، به این نکته اشاره می‌کند که آن حضرت چراغ عالم است و نوری که از بام آستانش برمی‌خیزد، آشکار است و این نکته با بحث تعمیر مرقد و دو طبقه شدن بخش‌هایی از آن، براساس وقف‌نامه موجود، کاملاً سازگاری دارد.

اهلی در بندهای سوم، پنجم و هفتم همین ترکیب‌بند، بارها به نور منعکس از آستان اشاره کرده است:

فروغ نور حق از مرقد منور او
همیشه کوری چشم حسود می‌بینم
ز روضه‌اش همه بوی بهشت می‌شنوم
ز مشهدش همه نور شهود می‌بینم

(همان، ۵۲۷)

به کعبه دل نکشد یا امام از در تو
بس است کعبه ما مرقد منور تو

(همان، ۵۲۸)

تو آن خلاصه گنجی جهان ویران را
که شب چراغ تو افروخت این شبستان را

(همان)

اهلی ترکیب‌بندی نیز در مدح علی بن حمزه بن موسی الکاظم (ع) سروده و مرقد ایشان را توصیف کرده (همان: ۵۲۴ - ۵۲۶)؛ اما در این سروده، حتی یکبار هم به مفهوم تجلی نور، یا چراغ از مرقد ایشان اشاره نشده است (همان، ۵۲۴-۵۲۶)؛ نکته‌ای که می‌تواند نشان دهنده تمایز نور و چراغ آستان احمد بن موسی (ع) در معماری شیراز سده دهم بوده باشد.

براساس اسناد مطرح شده و تحلیل آنها، می‌توان احتمال داد که لقب «شاه‌چراغ» با توجه به عمارت جدید آستان (نور منعکس از مرقد و چراغ بزرگ آن) از نیمه سده دهم تا اوایل سده یازدهم در میان مردم شیراز رایج شده؛ هرچند تاریخ دقیق شکل‌گیری این نام را نمی‌توان تعیین کرد. البته اینکه تاورنیه که در سال ۱۰۴۸ به شیراز سفر کرده، در سفرنامه‌اش از مسجد شاه‌چراغ و باور مردم به آن نام برده (تاورنیه، ۱۳۳۶: ۶۵۶ و افسر، ۱۳۷۴: ۱۴۲)، نشان دهنده شهرت این نام در ادب عامه شیرازیان این زمان است.

پس از این دوران، شهرت احمد بن موسی به شاه‌چراغ، به اندازه‌ای است که می‌توان ادعا کرد، در ادبیات توده شیرازیان، آن حضرت به نام «شاه‌چراغ» شناخته می‌شده؛ چنان‌که ژان شاردن، جهانگرد فرانسوی عصر شاه عباس دوم، یکی از مقبره‌های بزرگ شیراز را شاه‌چراغ دانسته (کلانتری، ۱۳۹۰: ۷۵) و علامه مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۱) از این شهرت نزد شیرازیان یاد کرده است (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۴۸: ۳۰۸).

در زمان نادری و زندیه نیز این نام مشهور بوده؛

جلال‌الدین محمد شریفی ذهبی، ملقب به مجدالاشراف (ف. ۱۳۳۱ق)، دوشنبه‌ها آیینی در زیارت احمد بن موسی برگزار می‌شده که در آن «صدها نفر فانوس‌کش و چراغ به دست در پیشاپیش آن گروه در حرکت بودند» (نیری، ۱۳۸۳: ۱۰).

البته به روایت متون، لقب شاه‌چراغ، دست‌کم دو سده پیش از ساخته شدن داستان پیرزن و عضدالدوله، بر زبان مردم جاری بوده و به مرور زمان در ادب عامه به صورت‌های شاه - چراغ و شاپراغ تلفظ می‌شده است. فاصله گرفتن لقب، از تلفظ ابتدایی آن و همچنین فراموش شدن جایگاه چراغ در شکل‌گیری این نام به مرور زمان سبب شده که خادمان و مجاوران حرم، احتمالاً در پاسخ به سؤال نسل‌های بعدی ساکن شیراز که علت نامیده شدن آن حضرت به شاه‌چراغ را جویا می‌شده‌اند، به خلق داستانی تازه متوسل شوند.

این داستان، در اواخر دوران قاجار و پیش از همه، به روایت کتاب بحرالانساب ساخته شده و در میان توده رواج یافته است. براساس این داستان، در هنگام حضور عضدالدوله در منزل پیرزن، وقتی نور تابیدن گرفت، پیرزن از شدت خوشحالی بر بالین عضدالدوله رفت و سه بار گفت: شاه! چراغ! (یعنی ای شاه، به چراغ نگاه کن) سبب شهرت احمدبن موسی در افواه مردم به شاه‌چراغ همین است (ملک‌الکتاب شیرازی، ۱۳۳۵: ۲/ ۱۴۸-۱۴۹).

براساس همین الگوی رایج در ریشه‌شناسی لقب شاه‌چراغ در ادب عامه شیراز است که در یکی از محلات دیگر نزدیک به شیراز موسوم به «پشت مله» که اکنون در شهر شیراز و در حاشیه بلوار شهید چمران قرار دارد، روایتی مشابه در معرفی امامزاده‌ای مشهور به «قندیلی» شکل گرفته است. به موجب این

چنان‌که در جهان‌گشای نادری و تاریخ گیتی‌گشا از عنوان شاه‌چراغ یادشده است (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۱۱۴؛ موسوی نامی، ۱۳۱۷: ۷۷)؛ همچنین نادر شاه در سال ۱۱۴۶ق در آمدن مجدد به شیراز بقعه شاه‌چراغ را زیارت کرده و مبلغی را برای تعمیر آن اختصاص داده و قندیلی بزرگ را نذر آن آستان کرده (سامی، ۱۳۴۷: ۸۸، ۳۳۷؛ افسر، ۱۳۷۴: ۱۷۵)؛ نکته‌ای که مؤید جایگاه چراغ در معماری آن آستان بوده است.

در دوران قاجار، شهرت آن حضرت به شاه‌چراغ، به اندازه‌ای در ادبیات و تاریخ عامه و، به موازات آن، در متون مکتوب تاریخی و ادبی پر رنگ بوده که در اغلب متون و اشعار به این لقب اشاره شده است. راز شیرازی (۱۲۰۰-۱۲۸۶ق)، شاعر، عارف و مسئول آستان، در شعرش از لقب شاه‌چراغ استفاده کرده (مرادی و مرادی، ۱۳۹۳: ۵۸)، سید حسین بن سید محمدرضا حسینی بروجردی (۱۲۳۸-۱۲۸۴ق) در منظومه نخبه‌المقال فی البحث عن معرفه الرجال، ایشان را شاه‌چراغ خوانده (روضاتی، ۱۳۳۵: ۷۲)، همچنین در اشعار موجود در عمارت و کاشی‌کاری‌های مرقد، شاعرانی چون: وقار شیرازی، فرهنگ، شیخ مفید داور، شوریده، شعاع‌الملک و دیگران، بارها به این لقب و اهمیت چراغ در معماری آستان، اشاره کرده‌اند (ر.ک. رستگار، ۱۳۸۴: ۵۴، ۵۸، ۵۹، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۶، ۹۰، ۹۱؛ نیری، ۱۳۸۳: ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۷۲، ۲۱۲).

آنچه از متون موجود برمی‌آید، اهمیت چراغ در عمارت و همچنین ادب رسمی و عامه مربوط به آستان احمد بن موسی (ع) و پیوند به آن با مفاهیم عرفانی است که گویا خادمان و مسئولان آستان، به علت انتسابشان به فرقه‌ای عرفانی، آن را به ادب زیارت مرقد وارد کرده‌اند؛ چنان‌که در زمان سید

موسی (ع)، پیوند داشته است.

میرزا حسن حسینی فسایی، در تاریخش که در دوران قاجار نوشته، به اقدام‌های تاشی‌خاتون در عمارت مرقد شاه‌چراغ اشاره کرده است (فسایی، ۱۳۶۷: ۱۱۸۷). همچنین به روایت همین کتاب و نیز آثار العجم و، قدیم‌تر از این دو، بحار الانوار، تاشی‌خاتون، دهکده میمند و ۳۰ جلد قرآن به خط ثلث، نوشته جمالی صوفی (۱۳۶۴ق) را وقف آستان احمد بن موسی (ع) کرده است (ر.ک. عرفان‌منش، ۱۳۹۱: ۲۱۷؛ سامی، ۱۳۴۷: ۷۸، ۳۳۶).

روایت موجود درباره نقش تاشی‌خاتون در عمارت و رونق بخشیدن به مرقد، در آثار تاریخی و مذهبی عصرهای صفویه و قاجار شکل نگرفته؛ بلکه کاملاً منطبق با متون تاریخی دوران آل اینجو است؛ چنان‌که ابن بطوطه که در سال ۷۴۸ از شیراز گذشته، تصریح دارد که تاشی‌خاتون مدرسه بزرگی در زاویه مزار احمد بن موسی (ع) ساخته که مردم را آنجا اطعام می‌کنند، قاریان بر سر تربت قرآن می‌خوانند و خاتون دوشنبه‌ها به زیارت گنبد می‌رود (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ۲۰۴-۲۰۵)؛ سنت زیارتی که تا دوران اخیر هم ادامه یافته؛ چنان‌که مجدالاشرف در دوشنبه‌ها آیینی خاص در برگزاری زیارت حضرت برگزار می‌کرده است (ر.ک. نیری، ۱۳۸۳: ۹-۱۰).

زرکوب شیرازی نیز می‌گوید:

در این وقت که به تاریخ سنه اربع و اربعین و سبعمائه حضرت بلقیس عهد و زمان، ناشره المعدله و الاحسان مؤسسه مبانی الخیرات ممهده قواعد الحسنات از فواضل و صدقات مقبول، بر سر روضه مقدسه او قبه‌ای عالی برآورده که در رفعت با چرخ جنبی برابری می‌کند... و مدرسه‌ای رفیع با آن گنبد ملاحق کرده و جماعتی تمام از صلحا و عباد و متصوفه و گروهی از علما و ائمه عظام {علی}

روایت، سبب نامگذاری این امامزاده این بوده که پس از پیدا شدن مدفن، در آنجا قندیلی مشاهده شده که کاملاً واضح است؛ این الگوی کشف و شهرت مدفن، از الگوی داستان کشف مدفن احمد بن موسی (ع) گرفته شده است.

۲-۳. پیرزن و تاشی‌خاتون

پیرزن یکی از اصلی‌ترین شخصیت‌های داستان کشف مرقد است که در روایت‌های جاری بر زبان مجاوران حرم، اغلب حضور دارد. آنچنان که از اسناد مکتوب می‌توان دریافت، حضور این شخصیت در داستان کاملاً متأخر است؛ چنان‌که به روایت بحرانساب که حدود صدسال پیش نوشته شده، پیرزن که نور مرموز را در شب‌های جمعه دیده، به دربار عضدالدوله اطلاع داده و عضدالدوله دور از چشم درباریان، برای دیدن نور چراغ به منزل پیرزن رفته است (ملک‌الکتاب، ۱۳۳۵: ۱۴۸/۲).

حتی در آثار احمدیه نوشته مجدالاشرف (۱۳۲۳ق) هم نشانی از پیرزن دیده نمی‌شود (نیری، ۱۳۸۳: ۲۱) در کتاب آثار احمدی، نوشته یکی از خادمان حرم نیز که ویلیام فرانکلین آن را در سده ۱۳ دیده، از داستان پیرزن سخنی به میان نمی‌آید و تنها بحث کشف مرقد در زمان عضدالدوله مطرح شده است (راستی، ۱۳۹۰: ۵۸-۵۹).

چنان‌که می‌توان دریافت، به حضور هیچ زنی در داستان عامیانه کشف مرقد در دوران قاجار اشاره نشده؛ اما در متون تاریخی و اسناد تاریخ شیراز، اشاراتی وجود دارد که می‌توان آنها را ریشه ورود پیرزن به ادب عامه دانست و آن حضور تاشی‌خاتون، مادر شاه شیخ ابواسحاق (۷۴۴-۷۵۸) است که در تاریخ مکتوب فارس با مرقد حضرت احمد بن

نکته دیگر اینکه براساس روایت معین‌الدین ابوالقاسم جنید شیرازی در *شاه‌الآزار* (۷۹۱)، باغبان عمارت در زمان اتابک مظفرالدین قتلغ خان ابوبکر (جلوس ۶۲۳) در شب‌های جمعه نوری مشاهده می‌کرده و امیر را مطلع کرده (جنید شیرازی، ۱۳۲۸: ۲۶۰-۲۶۱؛ سامی، ۱۳۴۷: ۳۳۲-۳۳۳) که بعید نیست، در روایت پیرزن، زمان دیدن نور با داستان کشف مرقد حسین بن موسی الکاظم (ع) آمیخته شده باشد.

۳-۳. انگشتر، شمشیر و تاج

در تاریخ شفاهی و همچنین روایت‌های مکتوب، توصیفی از تصویر احمد بن موسی (ع) در مدفن و نشانه‌های همراه ایشان وجود دارد که شباهت‌ها و تفاوت‌هایی در آنها می‌توان دید. روایت زرکوب شیرازی به گونه‌ای است که این سخنان را به صورت شفاهی شنیده و متن مکتوبی را در این باره ندیده است:

در آن جایگه قبری یافته‌اند مکشوف گشته، شخص مبارک او همچنان در حال اعتدال، تغییر و تبدیل درو تأثیر ناکرده. خاتمی که در انگشت مبارکش بود، احتیاط فرموده‌اند؛ منقش بوده به نام احمد بن موسی (زرکوب شیرازی، ۱۳۵۰: ۱۹۷).

در روایت جنید شیرازی، به کفن آن حضرت هم اشاره شده، همچنین نقش انگشتری کامل‌تر شده است:

و روایت می‌کنند که قبر آن حضرت را چون یافتند، حضرت را دیدند درست که رنگ مبارک وی برنگشته و هیچ تغییر نیافته بود و کفن آن حضرت همچنان تازه بود و در دست وی انگشتری بود و بر خاتم شریف او نوشته بود: العزه لله احمد بن موسی (جنید شیرازی، ۱۳۶۴: ۳۳۵).

قدر حالهم و مراتبهم در آن بقعه شریفه مقرر فرموده و اکنون در مجموع مواضع و مشاهد بدین رونق مزاری معتبر معمور کسی نشان نداده (زرکوب شیرازی، ۱۳۵۰: ۱۹۷-۱۹۸).

در روایت جنید شیرازی، که چند دهه بعد از *شیرازنامه* نوشته شده، آمده که پس از کشف مدفن در زمان اتابکان، گنبدی بر آن افزاشته شده... چند صباح نور از آن می‌تافتند چنانچه بسیار کس می‌دیدند، بعد از آن (۷۵۰ق) تاشی خاتون، گنبدی بلندتر بر آن ساخته و دیگر اقدامات عمرانی را در آنجا انجام داده است (جنید شیرازی، ۱۳۶۴: ۳۳۵-۳۳۷).

آنچه از روایت‌های تاریخی موجود بر می‌آید، مشابهت پیرزن با شخصیت تاشی خاتون است. از سویی جنسیت و سن مشابه و مهم‌تر از آن، تلاش هر دو در معرفی مدفن احمد بن موسی (ع)، این احتمال را تقویت می‌کند که در روایت شفاهی رایج بین عامه مردم شیراز، به مرور زمان تاشی خاتون به پیرزن تبدیل شده است. گویی در هزار مزار، نزدیکی موقعیت تابیدن نور از مدفن و اقدامات تاشی خاتون، الگویی شبیه‌تر به داستان پیرزن و عضدالدوله را شکل داده است.

باتوجه به نقش اهل عرفان در شکل‌گرفتن روایت شفاهی کشف مرقد، شاید پیرزن، که صورت فقیرشده تاشی خاتون است، نماد فقر و جایگاه آن در مباحث عرفانی باشد؛ چنان‌که مجدالاشرف در آغاز *رساله آثارالاحمدیه*، راه حقیقی صراط مستقیم در عرفان و ولایت را فقر محمدی (ص) دانسته (ر.ک. نیری، ۱۳۸۳: ۱۹) و در آثار مربوط به ذهبیه (در جایگاه مجاوران و خادمان مرقد) بارها به اهمیت این‌گونه فقر اشاره شده است (ر.ک. پرویزی، ۱۳۴۴: ۱۵؛ خاوری، ۱۳۶۲: ۶۷).

۳-۴. انعکاس نور از مدفن

یکی دیگر از بخش‌های اصلی داستان، روایت تابیدن نور از مدفن، قبل یا پس از کشف آن است. در روایت شیرازنامه، هیچ اشاره‌ای به تابش نور از مدفن نشده است (زرکوب شیرازی، ۱۳۵۰: ۱۹۷-۱۹۸)، اما در *شده‌الآزار* به داستان دیده شدن نور در شب‌های جمعه، از طرف باغبان عمارت اشاره شده (سامی، ۱۳۴۷: ۳۳۳-۳۳۲) هرچند بعید نیست در ادب عامه، این بخش از روایت با داستان کشف مرقد سید علاءالدین حسین آمیخته شده باشد (ر.ک. عرفان‌منش، ۱۳۹۱: ۱۹۷)؛ این درحالی است که به نقل *شیرازنامه* مدفن حسین بن موسی که در محله باغ قتلغ قرار دارد، از دیرباز به گنبد باغ قتلغ اشتها داشته است (زرکوب شیرازی، ۱۳۵۰: ۱۹۹).

براساس روایت *تذکره هزار منار*، پس از ساخت گنبد و مرتفع کردن آن (نه قبل از آن)، «در چند صباح نور از آن می‌تافت چنانچه بسیار کس می‌دیدند» (جنید شیرازی، ۱۳۶۴: ۳۳۵-۳۳۷). معلوم نیست، این نور، معنوی یا نوری از عمارت بوده که از دور دیده می‌شده؛ چنان‌که در ریشه‌شناسی واژه شاه‌چراغ پیش از این به آن اشاره شد؛ اما این روایت نشان دهنده تحول داستان و نزدیک شدن آن به صورت متأخر آن است.

در روایت‌های متأخر، به صورت قاطع به نوری معنوی اشاره شده که پیش از کشف مدفن از آن می‌تافت و سبب کشف آن بوده؛ چنان‌که مجدالاشرف در *آثار الاحمدیه* نوشته:

اهل ایمان و اسلام مکررا از حوالی آن گورستان، مشاهده نور می‌نمودند که سر به فلک اخضر کشیده تا وقتی که موکب سریر کامرانی شاه عضدالدله که از سلاطین آل بویه بود، به شیراز

در سده‌های اخیر، توضیح‌هایی بیش‌تر بر داستان نخستین کشف مرقد افزوده شده؛ چنان‌که به نقل از *آثار الاحمدیه*، عضدالدوله در مدفن، آن حضرت را به حالت نشسته و مسلح دیده، انگشتی بر دستانشان که آن را درآورده و به دست کرده و در سختی‌ها استفاده می‌کرده است (نیری، ۱۳۸۳: ۲۲-۲۳).

روایت *ملک‌الکتاب* در *بحرالانساب* و *سلاحی* در *هدیه احمدی*، از دیگر روایت‌ها طولانی‌تر است و بر پایان داستان، افزوده شده است. به نقل *بحرالانساب*، در هنگام خاک‌برداری، لوح مزاری از سنگ یشم دیده شده که بر آن نوشته است: «السید امیر احمد بن موسی الکاظم»، شیخ خفیف وارد سرداب می‌شود، نوری سرداب را فرا می‌گیرد. در آنجا تختی است که حضرت بر آن آرمیده و قطیفه‌ای سفید بر آن کشیده، بر انگشت نوشته العزه الله احمد بن موسی (ملک‌الکتاب، ۱۳۳۵: ۲/ ۱۵۰).

در روایت *بحرالانساب* و *هدیه احمدی*، نقش انگشت، پس از کشف مرقد نیز ادامه می‌یابد و عضدالدوله انگشت را برای تبرک در گنجینه خود مخفی می‌کند. در این روایت انگشت پس از مدتی ناپدید می‌شود و روایتی افسانه‌ای با واسطه شیخ خفیف از بخشیده شدن تاج از طرف احمد بن موسی به عضدالدوله، به داستان اضافه شده است (ملک‌الکتاب شیرازی، ۱۳۳۵: ۲/ ۱۵۱-۱۵۲؛ نیری، ۱۳۸۳: ۱۰۱-۱۰۲).

هرچند در روایت‌های شفاهی، بخش‌های پایانی تاحدودی متمایز است و در برخی نقل‌ها، در دست حضرت در هنگام کشف مرقد قرآن رویت شده، روایت این بخش از داستان در متون مکتوب کهن و متون متأثر از ادب شفاهی چندان متفاوت نیست.

از عمارت‌های زمان عضدالدوله دیلمی سخن به میان آمده (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۳۲۰-۳۲۱) از کشف مرقد شاه‌چراغ سخنی نرفته است.

با این حال، دلایلی می‌توان نقل کرد که برساننده این نسبت در ادب عامه بوده است. نخست اینکه براساس برخی اسناد موجود، بنای اصلی بقعه علی بن حمزه را به زمان عضدالدوله نسبت داده‌اند (سامی، ۱۳۴۷: ۳۴۸). شهرت این بقعه به اندازه‌ای بوده که حمدالله مستوفی، مدعی شده که علی بن حمزه (ع) مدفون به شیراز است و مشهد او هیبت دارد؛ حال آنکه در همین کتاب تنها به انتساب مدفن احمد بن موسی (ع) به شیراز اشاره شده است (حمدالله مستوفی، ۱۳۳۹: ۲۰۴).

این نکته طبیعی به نظر می‌رسد که در ادب عامه، برای بزرگ جلوه دادن امامزاده مشهورتر، قدمت آن را نیز بیش از دیگر امامزاده‌های مجاور نشان دهند و گویا ساکنان شیراز، دانسته یا نادانسته، زمان ساخت مدفن احمد بن موسی (ع) را نیز همانند علی بن حمزه (ع) به زمان دیلمیان نسبت داده‌اند و به این طریق، علاوه بر قدمت دادن، بین این مرقد و حکومتی شیعی نیز پیوند برقرار کرده‌اند.

البته براساس متون تاریخی، تا قرن هفتم، نشانه‌ای از این مرقد نبوده است. سعدی در غزلی، از میان بزرگان مدفون در شیراز به شیخ خفیف و روزبهان اشاره کرده (سعدی، ۱۳۸۵: ۶)؛ اما باوجود نزدیکی آرامگاه آنان با مرقد احمد بن موسی (ع) از آن سخنی نگفته است. مستوفی، از اتابک و مقرب‌الدین مسعود و عمارت‌ها و اوقاف و وقف‌هایش بر مزار شیخ کبیر ابی‌عبدالله خفیف شیرازی گزارش داده؛ اما از اقدامات آنان در کشف و معرفی مرقد شاه‌چراغ مطلبی ذکر نکرده است

آمده، تفحص مشهد آن حضرت کرده (نیری، ۱۳۸۳: ۲۱).

اشاره مجدالاشراف تولیت آستان، به تابش نور از مدفن کلی و بدون نظمی خاص است؛ اما بحرالنساب از تأییدن نور در شب‌های جمعه و یک سوم آخر شب از درون تپه‌ای خاکی روبه‌روی خانه زنی روایت کرده (ملک‌الکتاب، ۱۳۳۵: ۱۴۸/۲)، نقلی که به داستان باغبان عمارت قتلغ و ماجرای پیدا شدن مدفن سید علاء‌الدین حسین (ع) شباهت دارد.

۳-۵. عضدالدوله و عبدالله خفیف

از دیگر بخش‌های اصلی روایت، پیوند زمان کشف مرقد با دوران عضدالدوله دیلمی (۳۳۸-۳۷۲) و حضور شیخ عبدالله خفیف یا شخصی شبیه به او در برخی از بخش‌های داستان است. هرچند این روایت، کاملاً متأخر است و اسناد تاریخی به هیچ‌وجه آن را تأیید نمی‌کند، نشانه‌هایی وجود دارد که می‌توان از آنها به عنوان ریشه‌های احتمالی شکل‌گیری این بخش از داستان یاد کرد.

به عقیده پژوهشگران (ر.ک. عرفان‌منش، ۱۳۹۱: ۱۹۵-۲۱۲؛ کلاتری، ۱۳۹۰: ۶۵-۷۴)، هیچ سندی مبنی بر احتمال کشف مرقد احمد بن موسی (ع) در زمان دیلمیان وجود ندارد. براساس اسناد موجود، در زمان عضدالدوله بر وسعت شهر افزوده شده و در سال ۳۶۲ق بناهایی تازه، برای افزایش گنجایش شهر ساخته شده است (سامی، ۱۳۴۷: ۷۴)؛ همچنین اصطخری (ف. ۳۴۶ق) در مسالک و ممالک از آتشکده‌های فارس و بناها و دیگر ویژگی‌های جغرافیایی آن سخن گفته؛ اما نشانی از مرقد احمد بن موسی در اثر او نیست (اصطخری، ۱۳۴۰: ۹۵ تا ۱۳۷). در فارس‌نامه ابن بلخی، حتی در صفحاتی که

استان که از سده دهم بسیار پررنگ بوده است و همچنین تلاشی که آنان برای انتساب بزرگان دینی و عرفانی به فرقه خود داشته‌اند (ر.ک. خاوری، ۱۳۶۲: ۱۱۷-۱۳۸). با اینحال اشاره مستقیم به نقش عضدالدوله در کشف مرقد، بسیار متأخر و مربوط به روایت‌های سده‌های اخیر است. پژوهشگران در زمان پیدایش این روایت اختلاف نظر دارند. براساس برخی نقدها، این روایت نخست در کتاب آثار احمدی نوشته خادم آستانه در زمان شاه سلطان حسین (۱۱۰۵) شکل گرفته؛ هرچند نشانه‌ای از این کتاب در دست نیست و تنها نقل‌هایی از آن در کتاب‌های اخیر ثبت شده است (راستی، ۱۳۹۰: ۵۷-۵۸). اما به نظر می‌رسد احتمال نسبت دادن این روایت به آثار نوشته شده در اواخر دوران قاجار به صواب نزدیک‌تر باشد؛ چنان‌که سرچشمه این گزارش‌ها را سه تذکره کنزالانساب (۱۳۰۲ق)، آثارالاحمدیه (۱۳۲۳ق) و بحرالانساب (۱۳۳۵ق) دانسته‌اند (عرفان‌منش، ۱۳۹۱: ۱۹۷-۱۹۸)؛ هرچند نقش ذهبیه و از آن میان مجدالاشرف در این روایت، گویی پر رنگ‌تر از نویسندگان دیگر رساله‌هاست.

براساس نقل مجدالاشرف در آثارالاحمدیه

اهل ایمان و اسلام مکررا از حوالی آن گورستان، مشاهده نور می‌نمودند... تا وقتی که موکب سریر کامرانی شاه عضدالدوله که از سلاطین آل بویه بود، به شیراز آمده، تفحص مشهد آن حضرت کرده که به شرف زیارتش مشرف گردد و بنایی بر سر مرقد مبارکش مرتب سازد، کسی نشان نمی‌داد... (نیری، ۱۳۸۳: ۲۱).

در ادامه روایت او، حضرت در خواب به او راه مدفن خود را نشان می‌دهد. در رساله او، در هنگام کشف پیکر احمد بن موسی (ع)، نامی از شیخ خفیف نیامده و با عنوان کلی «یکی از مشایخ عظام»

(حمدالله مستوفی، ۱۳۳۹: ۵۰۶)؛ البته ابن بطوطه، به مزارات و مقابر شیراز اشاره کرده که مرقد احمد بن موسی، مقبره سعدی، شمس‌الدین سمنانی، زرکوب و عبدالله خفیف و... از آن جمله است (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ۲۰۵-۲۰۹).

نکته قابل توجه در متون تاریخی، اشاره پیوسته به شهرت مرقد شیخ خفیف در متون است و همین اهمیت (ر.ک. حمدالله مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۱۶)، می‌تواند یکی از علل نسبت دادن داستان کشف مرقد احمد بن موسی (ع) به زمان حیات شیخ خفیف بوده باشد. نکته دیگر اینکه، مقبره شیخ خفیف تا زمان کریم خان در شیراز مشهور بوده و در پی عمارت‌های کریم‌خانی، بخشی از آن ویران شده (افسر، ۱۳۷۴: ۱۲۱)، به همین دلیل، بعید نیست عامه شیراز کوشیده باشند از طریق این پیوند، شهرت شیخ کبیر را نیز زنده نگاه داشته باشند.

علاوه بر آن، خلاف نظر منتقدانی که به استناد برخی کتاب‌ها چون ریاض‌العارفین، تاریخ فوت شیخ خفیف را به خطا ۳۳۱ دانسته‌اند و به همین دلیل احتمال ملاقات شیخ (ف. ۳۷۱) و عضدالدوله را رد کرده‌اند (عرفان‌منش ۱۳۹۱: ۲۰۶؛ کلاتری، ۱۳۹۰: ۷۲).

در کتاب معتبر سیرت الشیخ الکبیر ابو عبدالله ابن الخفیف شیرازی، نوشته ابوالحسن دیلمی که در زمانی نزدیک به حیات شیخ نوشته شده، بر ارتباط عضدالدوله و شیخ تصریح شده، هرچند از احمد بن موسی (ع) و کشف مرقد ایشان سخنی به میان نیامده است (دیلمی، ۱۳۶۳: ۲۲۶، ۲۶۲).

بعید به نظر نمی‌رسد، محتوای روایت دیلمی درباره ارتباط شیخ با عضدالدوله در ادب عامیانه شیراز هم رایج بوده یا به واسطه اهالی عرفان به داستان راه یافته باشد؛ به‌ویژه نقش ذهبیه در اداره

وارد شده باشد. برای مثال نقش پیرزن در داستان، می‌تواند موید فقر عرفانی و اهمیت آن در اندیشه ذهبیه باشد. از دیگر جنبه‌های مشترک داستان و باورهای ذهبیه، احترامی است که در برخی متون عرفانی این سلسله به برخی از پادشاهان چون عضدالدوله دیده می‌شود. همچنین جایگاه امام رضا (ع) در این سلسله، ممکن است یکی از علل نزدیک شدن آنان به حرم برادر بزرگ آن حضرت احمدبن موسی (ع) بوده باشد؛ چنان‌که نزدیکی خانقاه این سلسله با آستان نیز، از زمان قاجار، بر فرهنگ و ادبیات مجاوران مرقد تأثیر گذاشته است.

همچنین مجدالاشراف بر اساس حدیثی که متضمن ترک و مفهوم فقر است، لازمه سلطنت واقعی را دوازده چیز می‌داند و معتقد است که عضدالدوله این ویژگی را داشته است (نیری، ۱۳۸۳: ۱۹-۲۲) شاید همین سیمای مثبت از این پادشاه، یکی دیگر از علل حضور او در داستان متأخر کشف مرقد بوده است.

علاوه بر روایت مجدالاشراف، در بحرالانساب هم که بیش از ده سال پس از آثارالاحمدیه نوشته شده، به ماجرای حضور عضدالدوله در منزل پیرزن و در خواب دیدن امامزاده اشاره شده است. در این سند نیز، برای کسب اجازه نیش مرقد و همچنین ورود به آن، از شیخ خفیف یاری گرفته شده است (ملک‌الکتاب شیرازی، ۱۳۳۵، ۲/ ۱۵۰-۱۵۱).

داستان حضور شیخ خفیف و وساطت او در ماجرای نقل شده، در بحرالانساب هم، تقریباً مشابه نقل مجدالاشراف روایت شده است (همان: ۲/ ۱۵۱).

۴. نتیجه‌گیری

آنچه از بررسی متون تاریخی و روایت‌های موجود

از او یاد شده است (همان، ۲۱-۲۲).

در بخش دیگر این روایت، مجدالاشراف از گم شدن انگشتر و ناراحتی عضدالدوله سخن گفته و این که عضدالدوله در خواب حضرت احمد بن موسی (ع) را دیده که به او فرموده، انگشتر نزد ماست. با وساطت شیخ عقیف‌الدین که احتمالاً تحریفی از خفیف در زبان عامه شیراز است، عضدالدوله به دخمه وارد می‌شود، حضرت را می‌بیند و حضرت تاجی به او می‌بخشد (همان: ۲۳-۲۴).

چنان‌که در روایت مجدالاشراف مشخص است، نوع پرداخت او بسیار شبیه روایت کامل رایج در میان توده شیرازیان است و این نکته، این احتمال را تقویت می‌کند که او و خاندانش در جایگاه مسئولان امور جاری مرقد احمد بن موسی (ع) در رواج این داستان بین توده مردم شیراز نقش اساسی داشته‌اند. او از خاندان حسینی شریفی و از اعقاب میر سید شریف جرجانی (ف: ۸۳۶ق) است و در دوره‌های مختلف، افرادی از این خاندان از جمله سید عبدالنبی (۱۱۵۱-۱۲۳۱ق)، سید ابوالقاسم راز شیرازی (۱۲۰۰-۱۲۸۶ق) و سید جلال‌الدین محمد شریفی حسینی مجدالاشراف و متخلص به قدسی (ف: ۱۳۳۱ق)، تولیت آستان را برعهده داشته‌اند (ر.ک. نیری، ۱۳۸۳: ۳؛ خاوری، ۱۳۶۲: ۲۹۶-۳۶۴).

نکته قابل تأمل این است که از میان خاندان حسینی شریفی، عبدالنبی شریفی، سید قاسم راز شیرازی و جلال‌الدین محمد مجدالاشراف علاوه بر تولیت آستان احمدی، مقام قطبیت سلسله ذهبیه را نیز بر عهده داشته‌اند (همان) و همین نکته می‌تواند این احتمال را تقویت کند که در روایت موجود، باورها و عقایدی از سلسله ذهبیه نیز به اصل داستان

عرفانی به پیرزنی فقیر و خاک‌نشین، تغییر وضعیت یافته است.

ماجرای انعکاس نور از مدفن، هرچند ریشه در روایت‌های تاریخی سده‌های هشتم و نهم دارد، این احتمال را نیز تقویت می‌کند که این بخش از داستان، با روایت کشف مرقد سید علاءالدین حسین بن موسی الکاظم (ع) که مرقد آن در نزدیکی مرقد احمد بن موسی (ع) قرار دارد، آمیخته شده باشد. همچنین در اسناد مکتوب کهن، نشانه‌هایی از انگشت آن امامزاده دیده می‌شود؛ حال آنکه نمود یافتن عناصری چون: لوح یشم، قطیفه، تخت و تاج، بیشتر ساخته روایت‌های متأخر از این داستان است.

در کنار اجزای مطرح شده، علت پیوند یافتن زمان کشف مرقد با دوران دیلمیان و همچنین حضور شیخ خفیف در روایت‌های متأخر را از سویی به علت تلاش در شیعی نشان دادن خاستگاه این مرقد و از سوی دیگر برای قدمت بخشیدن به وجود مرقد مطهر و کم کردن فاصله زمانی بین شهادت آن حضرت و کشف مرقد بوده است. همچنین این احتمال وجود دارد که آمیختگی‌ای بین روایت ساخت مرقد احمد بن موسی (ع) و ساخت مرقد علی بن حمزه (ع)، دیگر امامزاده مشهور شیراز، نیز رخ داده باشد. حضور شیخ خفیف در داستان نیز، احتمالاً علاوه بر اشتراکات زمانی با داستان، به سیمای مثبت این عارف در ادب عامه شیراز و همچنین پیوند او با عضدالدوله در برخی متون عرفانی بازمی‌گردد.

منابع

ابن بطوطه (۱۳۳۷). *سفرنامه (رحله)*. ترجمه محمدعلی موحد. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

درباره زمان و نحوه کشف مرقد احمد بن موسی (ع) در شیراز می‌توان نتیجه گرفت؛ نخست این است که روایت موجود درباره کشف این مرقد در زمان عضدالدوله دیلمی، هرچند استناد تاریخی دقیقی ندارد و به احتمال زیاد در زمان قاجار ساخته شده و به مرور تا اوایل دوران پهلوی تحول یافته است؛ خلاف نظر پژوهندگان تاریخی که آن را کاملاً افسانه‌ای می‌دانند، ریشه در برخی اسناد کتبی و رویدادهای فرهنگی و اجتماعی مردم شیراز دارد.

در شکل‌گیری و تحول این داستان، علاوه بر متون تاریخی و تذکره‌مزارات شیراز در سده هشتم، برخی متون عرفانی نیز مؤثر بوده است. همچنین نوع معماری آستان و تعمیرات آن در سده‌های مختلف، آمیختگی روایت با روایت‌های موجود درباره مدفن دیگر امامزادگان شیراز، نقش ذهبیه در تولیت و اداره امور مرقد و نزدیکی خانقاه آنان به حرم و همچنین تلاش‌های خادمان و مجاوران مرقد در تبیین تاریخچه کشف مدفن و علت نامگذاری آن، از دیگر ریشه‌ها و عواملی است که در تحول هسته اصلی داستان مؤثر بوده است.

براساس این تحقیق، علت نامگذاری آن حضرت به «شاه‌چراغ»، بیش از همه برآمده از معماری آستان از قرن دهم بوده؛ هرچند با تخفیف تلفظ این لقب در میان گویشوران شیرازی، در زمان قاجار، داستان پیرزن و خطاب عضدالدوله با عنوان «شاه! چراغ!» برای برساختن ریشه این لقب، شکل گرفته است. همچنین، سیمای پیرزن در داستان احتمالاً تحول یافته سیمای تاشی‌خاتون، در جایگاه رونق دهنده مرقد و نخستین زن مؤثر در رواج زیارت احمد بن موسی است. البته به نظر می‌رسد، پیرزن ثروتمند روایت‌های تاریخی، زیر تأثیر برخی جنبه‌های

حداق، غیاث‌الدین (۱۳۴۲). *عضدالدوله دیلمی و آشکار شدن مزار شریف احمد بن موسی الکاظم علیه السلام شاه چراغ، پایان‌نامه*. زیر نظر خوب نظر. شیراز: دانشگاه شیراز.

حمدالله مستوفی قزوینی (۱۳۳۹). *تاریخ گزیده*. تهران: امیرکبیر.

حمدالله مستوفی قزوینی (۱۳۱۷). *نزهة القلوب، مقاله الثالثه*، به تصحیح گای لیسترنج. تهران: ارمغان. خاوری، اسدالله (۱۳۶۲). *ذهبیه*. تصوف علمی - آثار ادبی. تهران: دانشگاه تهران.

دیلمی، ابوالحسن (۱۳۶۳). *سیرت الشیخ الکبیر ابو عبدالله ابن الخفیف الشیرازی*. ترجمه رکن‌الدین یحیی بن جنید شیرازی، تصحیح ا. شیمیل - طاری. تهران: بابک. راستی، هاجر (۱۳۹۰). *علل و آثار هجرت حضرت احمد بن موسی شاه چراغ (ع) به شیراز*. به راهنمایی پوراحمدی. شیراز: دانشگاه شیراز. رستگار، محمدحسین (۱۳۸۴). *حکایت مهر*. شیراز: ادیب مصطفوی.

روضاتی، سیدمحمدعلی (۱۳۳۵). *جامع‌الانساب، خاندان‌های سادات موسیو*. اصفهان: جاوید. زرکوب شیرازی، احمد بن شهاب‌الدین ابی‌الخیر (۱۳۵۰). *شیرازنامه*. به کوشش اسماعیل واعظ جوادی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

زنجانی، موسی (۱۳۹۴). *الجامع فی الرجال*. قم: پیروز. سامی، علی (۱۳۴۷). *شیراز*. شیراز: چاپخانه احمدی. سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۵). *غزل‌های سعدی*. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: سخن.

شاه‌داعی شیرازی (۱۳۳۹). *کلیات*. بخش دوم، به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: کانون معرفت.

شیخ مفید (۱۳۶۴). *الارشاد*. به تصحیح محمدباقر بهبودی و ترجمه و شرح شیخ محمدباقر ساعدی خراسانی. تهران: اسلامیه.

عرفان‌منش، جلیل (۱۳۹۱). *چلچراغ شیراز، تحلیلی از*

ابن بلخی (۱۳۷۴). *فارسانامه*. بر اساس تصحیح لیسترنج و نیکلسن. توضیح منصور رستگار فسایی. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.

استرابادی، میرزا مهدی‌خان (۱۳۴۱). *جهانگشای نادری*. به اهتمام سید عبدالله انوار. تهران: بهمن.

اهلی شیرازی (۱۳۴۴). *کلیات اشعار*. تصحیح حامد ربانی. تهران: سنایی.

اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۴۰). *مسالک و ممالک*. به اهتمام ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

افسر، کرامت‌الله (۱۳۷۴). *تاریخ بافت قدیمی شیراز*. چاپ دوم. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و قطره.

بحرانی، یوسف (بی‌تا). *لؤلؤه البحرین*. به کوشش محمدصادق بحرالعلوم. قم: آل‌البيت. بهروزی، علی‌نقی (۱۳۵۲). *معجزه شاه چراغ*. مجله یغما. شماره ۳۰۳۰. ص ۵۵۷-۵۵۸.

بیضاوی، عبدالله بن عمر (بی‌تا). *نظام‌التواریخ*. تصحیح بهمن میرزا کریمی. تهران: علمی. پرویزی، شمس‌الدین (۱۳۴۴). *رساله نوریه*. در تعریف سلسله جلیله ذهبیه. بی‌جا: رضایی.

تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۳۶). *سفرنامه تاورنیه*. ترجمه ابوتراب نوری. با تجدید نظر کلی و تصحیح حمید شیرانی. تهران: سنایی و کتابفروشی تایید اصفهان.

جزائری، نعمت‌الله (بی‌تا). *الانوارالنعمانیه*. با تحشیه و تعلیق محمدعلی قاضی طباطبایی. تبریز: شرکت چاپ.

جنید شیرازی، معین‌الدین ابوالقاسم (۱۳۲۸). *شدالازار فی حط الاوزار عن زوار المزار*. تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال. تهران: مجلس.

جنید شیرازی، عیسی (۱۳۶۴). *تذکره هزار مزار*. ترجمه شدالازار. به تصحیح نورانی وصال. شیراز: کتابخانه احمدی.

- قیام احمد بن موسی و برادران امام رضا علیه السلام. چاپ سوم. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- فسایی، حاج میرزا حسن (۱۳۶۷). *فارسنامه ناصری*، تصحیح منصور رستگار فسایی. تهران: امیرکبیر.
- فقیری، ابوالقاسم (۱۳۸۷). «جایگاه حضرت احمد بن موسی (ع) شاه‌چراغ در فرهنگ مردم». *مجله فرهنگ مردم*، شماره‌های ۲۷ و ۲۸، صفحات ۱۴۳-۱۴۹.
- کلانتری، علی‌اکبر (۱۳۹۰). *آفتاب شیراز، پژوهشی نو و جامع پیرامون شخصیت و مدفن حضرت احمد بن موسی (ع) معروف به شاه‌چراغ*. شیراز: دانشگاه شیراز.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴). *بهارالانوار*. بیروت: الوفاء.
- مرادی، مرضیه و مرادی، معصومه (۱۳۹۳). *کتیبه‌های فیروزه‌ای*. شیراز: رخشید.
- ملک‌الکتاب شیرازی، آقا میرزا صاحب (۱۳۳۵ ق). *بحرالانساب موسوم به ریاض الانساب و مجمع الالقاب*. بمبئی: بی‌نا.
- منصور حافظ (۱۳۷۸). *دیوان*. به کوشش سید احمد بهشتی. تهران: روزنه.
- موسوی نامی، میرزا محمدصادق (۱۳۱۷). *تاریخ گیتی‌گشا، در تاریخ خاندان زند*. تصحیح سعید نفیسی. تهران: اقبال.
- نیری، محمدیوسف (۱۳۸۳). *دو رساله در حالات و کرامات حضرت شاه‌چراغ (ع)*. چاپ دوم. شیراز: دانشگاه شیراز.